

تأملی بر آثار صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه در پرتو بازشناسی این صلاحیت در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

خیرالله پروین،^{*۱} حسین آئینه نگینی^{**۲}

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۳ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۰۲

چکیده

همچنان‌که مراعات دقایق علمی - تخصصی در پیش‌بینی یک صلاحیت در نظام حقوقی اهمیت والایی دارد، توجه به اصول تخصصی در طراحی شیوه‌ی ظهور و بروز و پیاده‌سازی این صلاحیت نیز از اهمیتی مضاعف برخوردار است. نظام حقوقی ایران در کنار صلاحیت‌های متعدد اداری و اجرایی، صلاحیت قضایی را نیز برای رئیس قوه‌ی قضائیه پیش‌بینی کرده است. بر مبنای عبارت صدر چکیده، هدف در این مقاله آن است که بر مبنای اراده‌ی اخیر قانونگذار (قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری)، ضمن تبیین جهت‌گیری قانونگذار در تشریح صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه، آثار این صلاحیت را در نظم حقوقی ایران تبیین کنیم. بررسی‌های انجام شده نشان داد که از یک سو جهت‌گیری قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در این زمینه نه تنها گامی به سوی مطلوب‌سازی این موضوع محسوب نمی‌شود، بلکه در بخش وسیعی از این موضوع گامی مغایر اصول و قواعد حقوقی در این زمینه بوده است. از سوی دیگر شیوه‌ی پیش‌بینی شده برای ظهور و بروز صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه در نظم حقوقی ایران، نه تنها با اصول حقوقی‌ای مانند قاعده‌ی اعتبار امر مختوم و استقلال قاضی همخوانی ندارد، بلکه با توجه به حجم وسیع پرونده‌های قوه‌ی قضائیه با مصلحت قضایی کشور نیز هماهنگ نیست.

واژگان کلیدی: رئیس قوه‌ی قضائیه، صلاحیت قضایی، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، آثار صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه، خلاف بین شرع، استقلال قاضی.

* Email: khparvin@yahoo.com

** Email: hosseinayene69@gmail.com

مقدمه

مبتنی بر منطوق اصل ۱۵۷ قانون اساسی، نظام حقوقی ایران در کنار صلاحیت‌های اداری و اجرایی رئیس قوه قضائیه، صلاحیت‌های متعدد قضایی نیز برای این مقام ترسیم کرده است.^۱ با پیش‌بینی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در قانون اساسی، در سیر تاریخی تصویب قوانین عادی صلاحیت قضایی این مقام در قوانین و مقررات مختلفی تبیین و تشریح شده است. برخی از مهم‌ترین متون قانونی راجع به این صلاحیت رئیس قوه قضائیه عبارت‌اند از:

- قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ مجلس شورای اسلامی: این قانون ضمن مجری دانستن قانون اختیارات و وظایف رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۹، در ماده ۲ به صراحت ریاست قوه قضائیه را مقامی قضایی معرفی می‌کرد.^۲ قانون یاد شده ضمن قرار دادن این جایگاه برای رئیس قوه قضائیه، در ادامه‌ی ماده مقرر کرده بود «هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بیّن شرع تشخیص دهد، آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد».^۳
- قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی: مفاد این قانون صلاحیت اعاده آرای که از سوی رئیس قوه قضائیه خلاف بیّن شرع شناخته می‌شود را در صلاحیت رئیس قوه قضائیه قرار داده است.^۴
- ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری^۵ مصوب ۱۳۹۲: در این ماده قانونی نیز مقنن صلاحیت اعاده آرای قطعی، که از سوی رئیس قوه قضائیه مغایر شرع بیّن تشخیص داده شود، را در صلاحیت رئیس قوه قضائیه تعریف کرده است. توجه به مستندات یاد شده و دیگر متون قانونی راجع به صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه حاکی از این است که در بعد ماهوی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه، محدود به اعلام مغایرت آرای قطعی محاکم با شرع بوده و در بُعد شکلی نیز این مقام صرفاً صلاحیت اعاده آرای صادره به منظور رسیدگی مجدد را داشته است. در ادامه‌ی سیر تبیین صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در قوانین عادی، این موضوع در سال ۱۳۹۲ در برخی مواد قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری^۶ ظهور و بروز یافت. با این توضیح که در نگاه اول به مواد درباره‌ی این موضوع در این قانون، این‌گونه به نظر می‌رسد که در قانون اخیرالذکر نه‌تنها این صلاحیت رئیس قوه قضائیه در بُعد ماهوی متحول شده، بلکه از دیدگاه برخی صاحب‌نظران بُعد شکلی این صلاحیت رئیس قوه قضائیه نیز در این قانون متحول شده و در برخی فروض صلاحیت رئیس قوه قضائیه

محدود به اعاده آرا به منظور رسیدگی مجدد نبوده و این مقام صلاحیت تبیین رأی صحیح در این موضوعات را نیز یافته است.

بر اساس این، ضرورت را آن یافتیم تا در این مقاله با شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسناد موجود، ضمن بررسی و تبیین ابعاد صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در این قانون، در پرتو این تحولات، به این سؤالات بپردازیم: آثار صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در نظام حقوقی ایران چیست؟ آیا مفاد قانون یاد شده در جهت مطلوب - سازی شیوه‌ی ظهور و بروز شأن قضایی رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران گام برداشته است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، تبادر اولیه به ذهن آن است که با توجه به مفاد قوانین و مقررات سابق درباره‌ی این موضوع، شیوه‌ی عملیاتی کردن این صلاحیت رئیس قوه قضائیه با برخی اصول دادرسی چون اصل استقلال قاضی هماهنگ نیست.

در مقاله‌ی حاضر تلاش بر آن است تا مبتنی بر شناسایی و تبیین صلاحیت‌های قضایی رئیس قوه قضائیه در قانون دیوان، آثار این صلاحیت در نظم حقوقی ایران تبیین شود. عمده پژوهش‌های انجام شده راجع به این موضوع به تشریح ابعاد صلاحیت رئیس قوه قضائیه مبتنی بر ماده‌ی ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی) پرداخته‌اند. بنابراین جنبه‌ی نوآورانه‌ی این پژوهش آن است که نویسندگان تلاش خواهند کرد تا مبتنی بر تبیین صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در قانون دیوان، آثار شیوه‌ی ظهور و بروز این صلاحیت رئیس قوه قضائیه در نظام حقوقی ایران را بررسی کنند.

برای پاسخ به سؤالات یاد شده در این مقاله ابتدا ابعاد صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در قانون دیوان و در ادامه مبتنی بر یافته‌ها، آثار شیوه‌ی ظهور و بروز این صلاحیت رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران را بررسی خواهیم کرد تا از این رهگذر جهت‌گیری نظام حقوقی ایران را در این موضوع تبیین کنیم.

۱. تبیین صلاحیت‌های قضایی رئیس قوه قضائیه در قانون دیوان

فارغ از صلاحیت‌های متعدد اداری و سازمانی^۷ پیش‌بینی شده برای رئیس قوه قضائیه در قانون دیوان، در این قانون صلاحیت‌های متعدد با ماهیت قضایی نیز برای این مقام پیش‌بینی شده است. با توجه به اینکه بخشی از صلاحیت قضایی پیش‌بینی شده برای رئیس قوه قضائیه در این قانون مربوط به شعب دیوان و بخشی دیگر مربوط به هیئت عمومی است، در ادامه در دو بند به تفکیک این موضوع را بررسی می‌کنیم.

۱-۱. صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه درباره‌ی آرای شعب دیوان عدالت

اداری

مستند به ماده‌ی ۲ قانون دیوان، شعب دیوان مرکب از شعب بدوی و تجدید نظر هستند. ماده‌ی ۶۵ این قانون نیز مقرر کرده است که همه‌ی آرای شعب بدوی قابل تجدید نظرخواهی در شعب تجدید نظر تجدید نظرند. با رسیدگی به اعتراض از آرای صادره از شعب بدوی در شعب تجدید نظر، حکم موضوع قطعیت یافته و لازم‌الاجرا خواهد بود. علاوه بر این، هرگاه در مدت تعیین شده (درباره‌ی افراد مقیم ایران ظرف بیست روز و افراد مقیم خارج از کشور ظرف دو ماه) نسبت به آرای شعب بدوی تجدید نظرخواهی صورت نگیرد، این آرا نیز قطعیت یافته، لازم‌الاجرا می‌شوند.

ماده‌ی ۷۹ قانون دیوان راجع به آرای قطعی صادره از شعب دیوان (اعم از تجدید نظر و بدوی) مقرر کرده است که هرگاه رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان این آرا را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهند،^۸ موضوع از طریق رئیس دیوان با ذکر دلیل برای رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌شود؛ با ذکر این نکته که مستند به تبصره‌ی این ماده، هرگاه رأی قطعی موضوع این ماده از شعب بدوی صادر شده باشد، در این صورت پرونده برای رسیدگی مجدد به یکی از شعب تجدید نظر ارجاع می‌گردد. با این مقدمه اهم ابعاد صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه نسبت به آرای قطعی شعب دیوان را در دو بند از نظر می‌گذرانیم.

۱-۱-۱. معیار بررسی آرای شعب دیوان توسط رئیس قوه قضائیه

همچنان‌که اهم مواد قوانین مبین و شارح صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در مقدمه نشان داد، صلاحیت ایشان در بررسی آرای قطعی محاکم، در نظم جاری حقوقی تا قبل از قانون دیوان، محدود به اعلام موارد مغایر شرع بوده است. به عبارت دیگر، مبنای بررسی آرای قطعی نزد رئیس قوه قضائیه در قوانین یادشده، صرفاً مسائل و احکام شرعی است.^۹ مستفاد از مفاد ماده‌ی ۷۹ قانون دیوان آن است که معیار نظارت قضایی رئیس قوه قضائیه بر آرای قطعی شعب دیوان نه تنها مسائل و احکام شرع، بلکه مواد و احکام قانونی نیز است. بنابراین قانونگذار در تحولی بزرگ، ضمن تغییر در معیار نظارت رئیس قوه بر آرای صادره، بررسی قانونی آرای قطعی صادره از شعب دیوان را نیز در عداد صلاحیت‌های رئیس قوه قضائیه قرار داده است.

نکته‌ی دیگر در تبیین معیار صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در این قانون، بررسی عبارت «خلاف بین شرع و قانون» است. عبارت یاد شده معیار نظارت قضایی رئیس قوه قضائیه بر

آرای شعب دیوان را مغایرت بین آرا با «شرع» و «قانون» دانسته است. تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۵/۱۰/۲۴، مراد از خلاف بین شرع را مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه و در موارد اختلاف نظر بین فقها، ملاک عمل را نظر ولی فقیه یا مشهور فقها دانسته بود.

در شرح «خلاف بین قانون» نیز تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۸ یادشده، اصلاحی ۱۳۸۱/۸/۲۷ این عبارت را خلاف نص صریح قانون دانسته بود؛ اما این بند در اصلاحات بعدی این قانون حذف شد. بر اساس این، در نظم حقوق کنونی، با توجه به گستره‌ی مفهومی عبارت «خلاف بین قانون»، هرگونه مغایرت آرا با قوانین در شمول مفهومی - مصداقی این عبارت می‌گنجد.

۲-۱. اثر ایراد رئیس قوه قضائیه درباره‌ی آرای شعب دیوان

ماده‌ی ۷۹ قانون دیوان در تبیین اثر ایراد رئیس قوه قضائیه نسبت به آرای قطعی صادره از شعب دیوان مقرر کرده است که هرگاه رئیس قوه قضائیه رأی را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داد، پرونده از طریق رئیس دیوان برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه‌ی صالح ارجاع می‌شود. بر اساس این، نه تنها مستند به مفاد ماده‌ی یاد شده در سیر تبیین شده برای این موضوع، این فرایند برای هر رأی فقط یک بار می‌تواند عملی شود و رأی صادره توسط شعب دیوان پس از اعلام ایراد قطعی است، بلکه شعبه‌ی رسیدگی کننده به اعاده نیز صلاحیت تام در رسیدگی داشته، می‌تواند مطابق علم و یافته‌های خویش رأی صادر کند. بر این مبنا اگرچه همچنان که ذکر شد، مستند به این ماده ایراد رئیس قوه قضائیه - چه در بعد شرعی و چه در بعد قانونی - باید مدلل باشد، اما شعب دیوان به هیچ روی ملزم به تبعیت از نظر و استدلال رئیس قوه قضائیه نبوده، خود مستقلاً اقدام به بررسی رأی موضوع ایراد کرده، رأی قطعی صادر می‌کنند.

۲-۱. صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه درباره‌ی آرای هیئت عمومی

راجع به صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه نسبت به آرای هیئت عمومی دیوان، ماده‌ی ۹۱ قانون دیوان از جمله طرق طرح مجدد آرای هیئت عمومی برای رسیدگی مجدد (در موارد مغایرت آرای صادره با قانون یا تعارض با یکدیگر و...) را اعلام «اشتباه» از سوی رئیس قوه قضائیه دانسته است. علاوه بر این، ماده‌ی ۹۴ این قانون نیز راجع به این موضوع مقرر کرده است که هرگاه رئیس قوه قضائیه آرای هیئت عمومی دیوان را خلاف موازین شرع تشخیص دهد، هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر کند. بر اساس این، به منظور تبیین رابطه‌ی مفهومی مواد یاد شده و تشریح ابعاد صلاحیت رئیس قوه قضائیه در مورد آرای هیئت عمومی دیوان در ادامه این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

۱-۲-۱. معیار نظارت رئیس قوه قضائیه بر آرای هیئت عمومی

راجع به نظارت رئیس قوه قضائیه بر آرای هیئت عمومی، اولین نکته‌ی سؤال از معیار نظارت این مقام است. به دیگر سخن باید پرسید که معیار نظارت رئیس قوه قضائیه در نظارت بر آرای هیئت عمومی چیست. در پاسخ به این سؤال اگرچه تبادل اولیه و برداشت منطقی از مفاد و منطوق ماده‌ی ۹۴ آن است که صلاحیت رئیس قوه قضائیه در نظارت بر آرای هیئت عمومی محدود به موازین شرعی است، اما با نظر به مفاد ماده‌ی ۹۱ و به صورت خاص اطلاق کلیدواژه‌ی «اشتباه» در این ماده، برداشت یاد شده محل تأمل است. به یقین تبادل اولیه از اصطلاح «اشتباه»، اعم از اشتباه حقوقی است. اشتباه می‌تواند منتج از مسائل شرعی، عرفی، قانونی و... باشد. بر این اساس جمع بین دو ماده‌ی یاد شده در تشریح صلاحیت رئیس قوه قضائیه این‌گونه است که معیار صلاحیت نظارتی این مقام در نظارت بر آرای هیئت عمومی، فراتر است از مسائل و احکام شرعی و شامل مواد قانونی نیز می‌شود. این برداشت نه تنها با جمع بین مفاد دو ماده‌ی یاد شده هماهنگی دارد، بلکه با سایر مفاد این قانون، از جمله ماده‌ی ۷۹ راجع به صلاحیت نظارتی رئیس قوه بر آرای قطعی شعب دیوان نیز هماهنگی دارد.

۱-۲-۲. اثر نظارت رئیس قوه قضائیه بر آرای هیئت عمومی

فارغ از بعد ماهوی و مبناشناسی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه درباره‌ی آرای هیئت عمومی، از دیگر ابعاد مبهم این صلاحیت رئیس قوه قضائیه، بُعد شکلی این نظارت است. بر این مبنا سؤال دیگر در ارتباط با صلاحیت نظارتی رئیس قوه قضائیه نسبت به آرای هیئت عمومی، آن است که آیا صلاحیت رئیس قوه قضائیه در نظارت بر این آراء، محدود به ارجاع آرای مغایر با شرع برای رسیدگی مجدد است یا اینکه این نهاد ملزم به تبعیت از نظر رئیس قوه و اعلام کننده‌ی نظر ایشان است.

در پاسخ به این سؤال برخی حقوقدانان و نویسندگان مستند به عبارت ماده‌ی ۹۴ که مقرر کرده است «... هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر نماید»، چنین بیان کرده‌اند که «هر وقت رئیس قوه قضائیه رأی هیئت عمومی را خلاف شرع تشخیص داد آن را فاقد اعتبار اعلام و به محض اطلاع هیئت عمومی از نظر رئیس قوه قضائیه بایستی در رأی هیئت عمومی تجدید نظر شود» (دلآوری، ۱۳۹۲: ۴۳۹-۴۳۸). از عبارت یاد شده این برداشت می‌شود که به اعتقاد این نویسنده، هیئت عمومی در چنین مواضعی ملزم به اعلام نظر رئیس قوه قضائیه است و نمی‌تواند رأیی مغایر با نظر رئیس قوه قضائیه صادر کند. به دیگر سخن، بنا بر این اندیشه، در این موارد هیئت عمومی دیوان صرفاً انشاء کننده نظر رئیس قوه قضائیه است و صلاحیت صدور رأیی خارج از نظر رئیس قوه قضائیه را ندارد. در مقابل، برخی

نویسندگان بدون استناد و استدلال بر این موضوع، صرفاً نظر رئیس قوه قضائیه را برای هیئت عمومی دیوان لازم‌الاتباع ندانسته‌اند (مولایی، ۱۳۹۳: ۱۵۴؛ نجابت‌خواه، ۱۳۹۴: ۱۲). توجه به عبارت «با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر نماید» در ماده‌ی ۹۴ قانون یاد شده چه‌بسا تبادر اولیه را بر پذیرش نظر و اعتقاد اول مطرح شده و الزام هیئت عمومی به انشاء نظر رئیس قوه قضائیه سوق دهد. بر اساس این، الزام‌آور ندانستن نظر رئیس قوه قضائیه، به‌خصوص هنگامی که ایشان رأی هیئت عمومی را مغایر با شرع می‌داند، با توجه به مجتهد بودن این مقام، نیازمند استدلال و استناد است. در ادامه اهم استدلال‌های این موضوع بیان خواهد شد.

در پاسخ به فرض الزامی بودن نظر رئیس قوه قضائیه برای هیئت عمومی باید گفت که آیا این برداشت با نظم حقوقی و مفاد قوانین و مقررات و به صورت خاص با مفاد قانون دیوان هماهنگی دارد یا نه؟ چگونه می‌توان با این قبیل تفاسیر، از استقلال قاضی در نظم حقوقی سخن گفت؟ به یقین مفسر در تفسیر عبارات و واژگان قانونی ملزم و پایبند به اصول و مبانی پذیرفته شده در نظام حقوقی است. چگونه می‌تواند پذیرفت که نظر رئیس قوه قضائیه مستند به ماده‌ی ۷۹ قانون یاد شده، در مواردی که وی رأی قطعی شعب را مغایر با احکام شرع بداند، برای ۳ قاضی (شعب تجدید نظر) لازم‌الاتباع نیست و این قضات می‌توانند با وجود نظر مدلل رئیس قوه قضائیه رأی مغایر نظر ایشان صادر کنند؛ حال چگونه ممکن است که در هیئت عمومی که با حضور جمع کثیری از قضات دیوان (حداقل دو سوم قضات دیوان) تشکیل شده، نظر رئیس قوه قضائیه بر نظر ایشان تحمیل شده و هیئت ملزم به اعلام نظر رئیس قوه قضائیه در قالب رأی خود باشد. همچنین اگر هدف مقنن آن بود که در این موارد صرفاً نظر رئیس قوه قضائیه انشاء و اعلام شود، این موضوع نیازمند تشکیل هیئت عمومی و حضور تعداد زیاد قضات دیوان نبود. چرایی طرح این ابهام آن است که انشاء و اعلام نظر رئیس قوه قضائیه در قالب رأی، نه‌تنها نیازمند تشکیل هیئت عمومی دیوان نیست، بلکه توسط یک قاضی نیز می‌توانست انجام شود.

علاوه بر این در بسیاری از موارد شورای نگهبان الزام قاضی به پذیرش نظر مراجع عالی قضایی را مغایر شرع دانسته و مصوبات با این مضمون را محل ایراد دانسته است. از جمله می‌توان به نظر شماره‌ی ۷۹/۲۱/۱۵۳۸ مورخ ۱۳۷۹/۱۰/۲۰ شورای نگهبان در پاسخ به نامه‌ی یکی از قضات دادگاه عمومی، راجع به مفهوم ماده‌ی ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی که به‌صراحت بیان می‌کرد «... دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید...» این‌گونه نظر داد که:

جمله ذیل ماده‌ی ۴۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی به این عبارت که... دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر می‌نماید... چون به حسب اطلاق قاضی را ملزم نموده است که به مطلبی حکم کند که خودش آن را قانونی یا شرعی نمی‌داند، خلاف شرع شناخته شد و اگر این‌گونه اصلاح شود که دادگاه مرجوع‌الیه با ملاحظه استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی را صادر خواهد کرد. رفع اشکال خواهد شد.

علاوه بر این، شورا در نظریه‌ی شماره‌ی ۲۲۲۲ مورخ ۱۳۸۲/۱/۲۴ در بررسی مصوبه‌ی مجلس راجع به «لایحه اصلاح مواد فصل دوم قانون تعیین حدود و وظائف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۵/۸/۲۲»، الزام قاضی به تبعیت از حکم شعب دیوان عالی کشور را خلاف موازین شرع و مغایر اصل ۱۶۷ قانون اساسی دانسته است. در بیان مغایرت این مصوبه با اصل ۱۶۷ این‌گونه مقرر می‌کند که «مستفاد از اصل ۱۶۷ قانون اساسی آن است که قاضی مکلف است منحصراً مطابق قوانین مدونه حکم صادر کند و چنانچه حکم قضیه را در قوانین مدونه نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم صادر نماید و طریق دیگری پیش‌بینی نشده است، لذا از این جهت مغایر اصل مذکور شناخته شد». استدلال‌های یاد شده توسط شورای نگهبان راجع به موضوعات مطرح شده، به‌ویژه استناد به اصل ۱۶۷ و تحدید منابع استنادی قاضی در نظم حقوقی - قضایی ایران، در نقض فرض الزام‌آور بودن نظر رئیس قوه‌ی قضائیه برای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری نیز قابل استناد است. توضیح آنکه مستند به اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی یا قضات رسیدگی‌کننده باید حکم هر دعوا را از منابع ذکر شده در اصل ۱۶۷ (قوانین و در سکوت قانون منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر) استخراج کنند. بر اساس این، نمی‌توان قضات را محدود به نظر رئیس قوه‌ی قضائیه و ادله ایشان دانست.

توجه به همه‌ی نکات یاد شده حاکی از آن است که مقصود عبارت «هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر نماید»، نه آن است که هیئت عمومی دیوان در این موارد نظر رئیس قوه‌ی قضائیه را اعلام کند یا اینکه نظر رئیس قوه‌ی قضائیه برای هیئت عمومی فصل‌الخطاب باشد، بلکه این هیئت صرفاً بنا بر مجوز صادره از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه در رأی خود تجدید نظر می‌کند. در نتیجه، ممکن است نظر رئیس قوه‌ی قضائیه یا نظری دیگری را در رأی انشاء کند. به دیگر سخن، مقصود از عبارت «با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر می‌نماید»، صدور مجوزی برای افتتاح مسیری جهت امکان‌پذیر شدن تجدید نظر در آرای هیئت عمومی دیوان است. با این شرح که اعلام ایراد توسط رئیس قوه‌ی قضائیه یکی از طرق بازنگری و تجدید نظر

در آرای هیئت عمومی دیوان است. به واقع مقصود از «تجدید نظر» در این عبارت نه تجدید نظر ماهوی، بلکه تجدید نظر شکلی و به معنای مجوز تجدید نظر است. علاوه بر این، تأملی در رابطه‌ی دو ماده‌ی ۹۴ و ۹۱ قانون دیوان نیز مؤید این برداشت از عبارت یاد شده است. توضیح آنکه اطلاق واژه «اشتباه» در ماده‌ی ۹۱ یارای آن دارد تا مفاد ماده‌ی ۹۴ را به‌عنوان مصداقی از مصداق ماده‌ی ۹۱ محسوب کنیم که قانونگذار از باب اهمیت موضوع در ماده‌ی ۹۴ بر آن تأکید کرده است. بر اساس این و مبتنی بر مفاد ماده‌ی ۹۱، تفسیر عبارت «با توجه به نظر رئیس قوه تجدید نظر می‌نماید»، آن است که با ایراد و اعلام اشتباه از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه اعم از اینکه اشتباه از بعد شرعی باشد یا سایر ابعاد، پرونده بار دیگر در هیئت عمومی مطرح شده، مجدداً رسیدگی می‌شود.^{۱۰}

بنابراین، عبارت صدر ماده‌ی ۹۱ (طرح آراء قبلی هیئت عمومی برای رسیدگی مجدد...) مفسر عبارت «هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر می‌نماید» در ذیل ماده‌ی ۹۴ است. تفسیر بیان شده از ماده‌ی ۹۴ و صلاحیت اعمال نظارت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه راجع به آرای هیئت عمومی، نه‌تنها با اصول دادرسی همچون اصل استقلال قاضی سازگار است، بلکه با ادبیات و مفاد سایر مواد قانون دیوان از جمله مواد ۷۱ و ۹۱ نیز همخوانی و هماهنگی بیشتری دارد. با این شرح که مستند به ماده‌ی ۷۱ در صورت اعلام مغایرت شرعی آرای قطعی صادره از شعب دیوان توسط رئیس قوه‌ی قضائیه پرونده یکبار دیگر برای رسیدگی مجدد به شعبه اعاده می‌شود، بدون اینکه شعبه مذکور ملزم به تبعیت از نظر رئیس قوه‌ی قضائیه باشد. بنابراین اگر عبارت یاد شده در ماده‌ی ۹۴ این قانون را به معنای الزام هیئت عمومی به تبعیت از نظر رئیس قوه بدانیم، این سؤال ایجاد خواهد شد که با چه منطقی می‌توان پذیرفت که هرگاه مخاطب اعلام مغایرت شرعی سه نفر از قضات دیوان (تعداد اعضای شعب تجدید نظر دیوان عدالت اداری) باشند، شعبه ملزم به تبعیت از نظر رئیس قوه‌ی قضائیه نخواهند بود؛ اما هرگاه تعداد کثیری از قضات دیوان (حداقل دو سوم قضات دیوان) مخاطب اعلام ایراد رئیس قوه‌ی قضائیه بودند، این هیئت ملزم به تبعیت از نظر رئیس قوه‌ی قضائیه بوده و صرفاً صلاحیت اعلام و ابلاغ نظر رئیس قوه قضائیه را در آن موضوع خواهند داشت.

۲. آثار صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه در نظم حقوق کنونی

مستند به قانون اساسی، قوانین عادی و مقررات مصوب و مجری در نظم حقوقی ایران، رئیس قوه‌ی قضائیه واجد شأن و صلاحیت قضایی است. در بخش اول این مقاله نیز صلاحیت قضایی این مقام در ارتباط با دیوان عدالت اداری و آرای صادره از این محکمه عالی بررسی

شد. به یقین فلسفه‌ی تعبیه‌ی صلاحیت قضایی این مقام و البته شیوه‌ی ظهور و بروز این صلاحیت در نظام حقوقی ایران، اجرای احسن قوانین و در نهایت اتقان آرا و تحقق بیش از پیش عدالت در جامعه بوده است. با وجود فلسفه‌ی یاد شده راجع به نظارت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه بر آرای قطعی محاکم، نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که شیوه‌ی مقرر برای اعمال این صلاحیت رئیس قوه‌ی قضائیه در نظم حقوقی - قضایی کنونی ایران آثار متعددی را در پی خواهد داشت که در ادامه اهم این موضوعات بررسی خواهد شد.

۱-۲. صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه و قاعده «اعتبار امر مختوم»

چگونه می‌توان پذیرفت که پرونده‌ای در دادگاه مطرح شود و در نهایت طرف اصیل در آن پرونده قهراً جای خود را به وراثت به‌عنوان قائم‌مقام خود دهد، اما همچنان پرونده در مراحل دادرسی باشد؟ آیا به واقع می‌توان این موضوع را احقاق حق نامید یا اینکه این موضوع احقاق حق را از مفهوم تهی کرده است؟ بر مبنای این ضرورت اختتام دعاوی در زمان مناسب و منطقی، از جمله دغدغه‌های هر نظام حقوقی - قضایی است. بر همین اساس، در نظام حقوقی و دادرسی، اعتبار امر مختوم نه تنها یکی از اصول دادرسی محسوب می‌شود، بلکه این مهم را می‌توان از لوازم و اقتضائات امنیت قضایی در جامعه دانست (صدرالحفاظی، ۱۳۷۲: ۶۰۵). مقصود از اعتبار امر مختوم آن است که هرگاه موضوعی طرق معمول دادرسی اعم از تجدید نظر و فرجام را گذراند و حکم آن موضوع در زمره‌ی احکام نهایی درآمد، حکم صادره در موضوع مطروحه نه تنها نسبت به اطراف دعوا یا قائم‌مقام ایشان اعتبار داشته و باید اجرا شود، بلکه نسبت به سایر محاکم نیز اعتبار داشته و سایر محاکم نیز صلاحیت ورود و رسیدگی مجدد آن موضوع را نخواهند داشت.

«اعتبار امر مختوم» اگرچه با قاعده‌ی «فراغ دادرسی» و «اعتبار امر قضاوت شده» ارتباط نزدیک دارد، اما از نقطه‌نظر حقوقی با این قواعد متفاوت است. با این شرح که مقصود از قاعده‌ی «فراغ دادرسی» در فرایند دادرسی آن است که هرگاه دادگاه راجع به موضوعی اعلام نظر کرد، پس از آن بدون سبب قانونی^{۱۱} نمی‌تواند به رأی صادره ورود کرده، مفاد آن را تغییر دهد؛ اگرچه، سایر محاکم ناگزیر به پیروی از مفاد این رأی نیستند (شمس، ۱۳۸۷: ۱۱۳).

از «اعتبار امر قضاوت شده» در فرایند دادرسی آنگاه سخن به میان می‌آید که رأی صادره قطعیت یافته باشد. به این معنا که با صدور رأی قطعی، هیچ دادگاهی حق استماع مجدد دعوا را ندارد؛ اما با وجود این، هنوز اعتبار حکم صادره موقت بوده و محتمل است که مراجع عالی قضایی، از جمله دیوان عالی، رأی صادره را نقض کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۷؛ مدنی، ۱۳۷۵: ۵۲۶؛ شمس، ۱۳۸۰: ۴۷۰).

نظم در دادرسی و مراعات امنیت قضایی در جامعه حکم می‌کند که موضوعات و پرونده‌های مطروحه در دادگستری پایان یابد، در غیر این صورت نه تنها هیچ پرونده‌ای به سرانجام نمی‌رسد، بلکه امنیت قضایی افراد در جامعه نیز به مخاطره خواهد افتاد. پاسخگوی این ضرورت در دادرسی قاعده «اعتبار امر مختوم» است. این قاعده مبتنی بر این فرض قانون تبیین شده است که رأی دادگاه برآمده از حقیقت و موافق و مطابق با آن است (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۰). بنا بر این توضیح «اعتبار امر قضاوت شده» قرین به آرای قطعی و «اعتبار امر مختوم» قرین آرای قطعی - نهایی است. در برهه‌ی زمانی‌ای که حجم موضوعات و پرونده‌های موجود در دادگاه‌ها افزون و فراتر از توان و قابلیت سیستم قضایی است، تلاش در جهت تحقق این اصل دادرسی نه امری مطلوب، بلکه ضرورتی انکارناپذیر برای نظام حقوقی ایران است.

با وجود همه‌ی فرایندهای رسیدگی که در نظم حقوقی آمده است، شیوه‌ی پیش‌بینی صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه در بسیاری از موارد، این قاعده‌ی اساسی دادرسی را نقض می‌کند تا جایی که این مرحله (اعاده‌ی پرونده از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه برای رسیدگی مجدد) به موجب قانون به‌عنوان یکی از مراحل عادی و جاافتاده در نظم و فرایند دادرسی کشور ظاهر شده است. آیا به راستی هدف از وضع صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه در قانون اساسی، تعبیه‌ی چنین فرایندی برای اعمال در نظم حقوقی بوده است؟ یا آنکه این صلاحیت نه به‌عنوان صلاحیتی که فرایندی نو در دادرسی دراندازد و اعتبار دعاوی مختومه اعم از کیفری، مدنی و اداری را تحت الشعاع قرار دهد پیش‌بینی شده بود؟

به یقین فلسفه‌ی پیش‌بینی این صلاحیت برای رئیس قوه‌ی قضائیه در قانون اساسی افزودن چنین مرحله‌ای به مراحل دادرسی و اطاله بیش از پیش رسیدگی‌ها نبوده است. اهمیت توجه به این موضوع آنگاه مضاعف می‌شود که در بسیاری از موارد، صلاحیت پیش‌بینی شده برای ریاست قوه‌ی قضائیه در نظارت بر آرا، فاقد تحدید زمانی است و این مقام می‌تواند حتی آرای را با گذشت ده‌ها سال مغایر شرع (و در مورد آرای صادره از دیوان عدالت اداری مغایر شرع یا قانون) تشخیص و رسیدگی مجدد به آن را در محاکم صالح تجویز نماید.

۲-۲. صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه و استقلال قضات

اصل «استقلال قضایی» که با محوریت «استقلال قضات» در دستگاه قضایی تعریف می‌شود، از بنیادی‌ترین اصول دادرسی منصفانه در دستگاه عدالت‌گذار قضایی محسوب می‌شود؛ موضوعی که نه تنها قوانین و هنجارهای داخلی کشورها به شیوه‌های مختلفی به منظور تضمین آن تلاش کرده‌اند (پروین و اصلانی، ۱۳۹۱: ۲۷۰-۲۶۶ و بارنت، ۱۳۸۶: ۱۶۹)، بلکه فراتر از این، در بسیاری اسناد بین‌المللی نیز مورد تأکید قرار گرفته است (رستمی، آقایی‌طوق، لطفی، ۱۳۸۸:

۲۶). این اصل، حراست و حفاظت از استقلال قضات در برابر هجمه‌ها، اعم از هجمه‌ها و فشارهای درون‌سازمانی و برون‌سازمانی را بر عهده دارد. عدم مراعات این اصل در دستگاه قضایی، حصول اهداف این قوه را با خدشه مواجه خواهد کرد؛ موضوعی که فرجام آن جز تهدیدی برای حیات نظام قضایی یک جامعه و به مسلخ رفتن عدالت و عدالت‌گذاری در جامعه نخواهد بود.

مقصود از استقلال قضات آن است که قضات در مقام رسیدگی و صدور رأی صرفاً قانون، منابع معتبر و علم خویش را مبنا قرار داده، توجهی به خواسته‌های دیگران در این زمینه نداشته باشند و در این سیر از هرگونه فشار درون و برون سازمانی در امنیت بوده، در تصمیم‌گیری خویش از هیچ مانع خارجی‌ای نهراسند. از اصطلاح استقلال قضات ممکن است عدم تأثیرپذیری قضات از مقامات و نهادهای خارج از قوه قضائیه، به‌ویژه قوه مجریه به ذهن متبادر شود، اما در عالم واقع بیش از آنکه استقلال قضات از طریق مسئولان و مقامات سایر قوا و به صورت خاص قوه مجریه مخدوش شود، ممکن است از سوی مقامات درون قوه قضائیه مخدوش گردد. البته گفتنی است که این خدشه صرفاً بُعد ظاهری و دستور علنی مقامات و نهادهای بالادستی به قضات را شامل نمی‌شود، بلکه گاهی اظهار عقیده و نظر یک مقام عالی در قوه قضائیه، هرچند به صورت غیررسمی راجع به یک پرونده یا موضوع، می‌تواند ناخودآگاه یا خودآگاه استقلال نظر قاضی را مخدوش و سیر تفکر وی را به سمت و سوی دیگر سوق می‌دهد.

بر اساس این، یکی از لوازم مهم در حراست از استقلال قضات، عدم اظهار عقیده پیشینی مسئولان عالی قضایی اعم از اظهار نظر رسمی یا غیررسمی راجع به موضوعات و پرونده‌های مطروحه در دادگاه‌ها است. به این معنا که مقامات و مسئولان این قوه قبل از صدور رأی نهایی و پیش از اینکه قاضی مربوط راجع به موضوعی اظهار عقیده کرده باشد، از هرگونه اظهار نظر تخصصی راجع به موضوع مطروحه خودداری کنند.

با التفات به این مقدمه، بررسی این موضوع در پرتو شیوه‌ی اعمال صلاحیت‌های قضایی رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی کشور ایران می‌تواند در مطلوب‌سازی جایگاه این صلاحیت رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران مثمر ثمر باشد.

همچنان‌که بحث شد در ادبیات حقوقی - قضایی ایران از ادبیات گوناگونی برای تبیین صلاحیت قضایی رئیس قوه و صلاحیت این مقام در برخورد با آرای مغایر قانون و شرع سخن رفته است. در برخی مواد قانونی همچون ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ قانونگذار این صلاحیت رئیس قوه قضائیه را با عبارت «تجویز اعاده دادرسی» تعریف

کرده است. این موضوع در ماده‌ی ۷۹ قانون دیوان با عبارت «...با ذکر دلیل پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی» بیان شده است. فراتر از این، ماده‌ی ۹۴ قانون اخیرالذکر در تبیین صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه نسبت به آرای صادره از هیئت عمومی دیوان عدالت اداری از عبارت «... هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر می‌نماید» استفاده کرده است.

با توجه شیوه‌ی تقریر این قوانین، اگرچه همه‌ی این عبارات استقلال قاضی در صدور رأی را مخدوش می‌کند، اما عیار این خدشه در فحوای این عبارات متفاوت است. آنگاه که رئیس قوه‌ی قضائیه حکمی را مغایر شرع یافت، مستند به ماده‌ی ۴۷۷ یادشده، صرفاً تجویز اعاده دادرسی را صادر می‌کند، چنان‌که سلف این حکم یعنی ماده‌ی ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز در این موضوع نتیجه ایراد شرعی رئیس قوه‌ی قضائیه به آرای صادره را اعاده دادرسی و ارجاع پرونده برای رسیدگی مجدد دانسته بود. با این شرح که با صدور رأی قطعی، مستند به قاعده‌ی «اعتبار امر مختوم» هیچ دادگاهی صلاحیت ورود به رأی صادره را ندارد. بر اساس این، رئیس قوه‌ی قضائیه با صدور این مجوز، صرفاً ورود مجدد به این موضوع را تجویز می‌کند. اگرچه از عبارت این ماده‌ی قانونی صرفاً این برداشت ممکن است، اما به یقین با توجه به عبارات صدر ماده که این تجویز را منوط به تشخیص خلاف بین شرع بودن رأی از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه دانسته است، قاضی‌ای که برای رسیدگی مجدد به این موضوع انتخاب می‌شود با این پیش‌فرض که این رأی توسط رئیس قوه مغایر شرع دانسته شده است به بررسی مجدد موضوع و صدور رأی خواهد پرداخت. بنابراین استقلال تام و لازم برای بررسی موضوع مطروحه را در بُعد ذهنی نخواهد داشت؛ چراکه با پیش‌فرض اینکه رأی صادره خلاف شرع بوده وارد به رسیدگی به موضوع خواهد شد.

این موضوع در ماده‌ی ۷۹ قانون دیوان نیز استمرار یافت. با این توضیح که مستند به این ماده هرگاه رئیس قوه‌ی قضائیه رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون یافت با ذکر دلیل، پرونده برای رسیدگی مجدد ارجاع می‌شود. بر اساس این، ایراد مستدل رئیس قوه‌ی قضائیه نسبت به آرای شعب، سبب خواهد شد تا استقلال قاضی در استنباط و استدلال بر مبنای قوانین و منابع، محدود به ادله‌ی ذکر شده از رئیس قوه‌ی قضائیه شود. اگرچه این ماده‌ی قانونی صلاحیت رسیدگی مجدد ماهوی و شکلی برای شخص قاضی قائل شده و قاضی مربوط ملزم به تبعیت از ادله رئیس قوه‌ی قضائیه در موضوع مطروحه نشده است، اما نمی‌توان در این موضوع ادعا کرد که با وجود ذکر ادله توسط رئیس قوه‌ی قضائیه، قاضی همچنان به صورت مستقل و بر اساس استدلال‌ها و مستندات خود به بررسی موضوع و نهایتاً صدور رأی اقدام می‌کند.

سیر این موضوع آنگاه به نهایت می‌رسد که در ماده‌ی ۹۴ قانون دیوان، مقرر شده است «در صورتی که آرای هیئت عمومی دیوان از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر می‌نماید». اگرچه عبارت اخیر این ماده دارای ابهام است، اما همچنان که برخی نویسندگان معتقدند که مقصود قانونگذار از عبارت «... هیئت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدید نظر می‌نماید» در این ماده آن است که قانونگذار هیئت عمومی دیوان عدالت اداری را موظف کرده است تا رأی سابق خود را نقض و مطابق با نظر رئیس قوه‌ی قضائیه اقدام به صدور رأی کند. به دیگر سخن، با تفسیر این گروه از نویسندگان، ماده‌ی ۹۴ قانون دیوان عدالت اداری ناقض صریح اصل استقلال قاضی در نظام حقوقی ایران است.

۲-۳. صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه و اطاله‌ی دادرسی

اگرچه اجرای عدالت هدف نهایی و اصیل قوه‌ی قضائیه و قضات دادگاه‌ها محسوب می‌شود، اما زمان تحقق این موضوع نیز برای نظام قضایی و به‌ویژه برای اصحاب دعوا اهمیت مضاعفی دارد. اهمیت زمان احقاق حق در برخی موارد کمتر از نفس احقاق حق نیست. هر نظام حقوقی باید همچنان‌که در احقاق عدالت جسور است در سیر تحقق این مهم نیز چابکی لازم را داشته باشد. اگرچه توجه به این بعد از دادرسی در همه‌ی نظام‌های حقوقی اهمیت بالایی دارد، اما شرایط نظام حقوقی ایران و حجم وسیع پرونده‌ها و موضوعات مطروحه در دادگاه‌ها اهمیت این موضوع را دوچندان کرده است. از جمله ابزارهای شایسته توجه در تحقق این مهم، در کنار فراهم کردن امکانات اداری، سازمانی و استخدامی قوه‌ی قضائیه، حتی‌المقدور کاستن از مراحل رسیدگی به دعاوی است. رسیدگی مراجع قضایی به موضوعات و پرونده‌هایی که چندین نوبت به آنها رسیدگی شده، نه‌تنها احقاق حق در این قبیل پرونده‌ها را با تأخیر زیاد همراه می‌کند، بلکه فرصت لازم برای رسیدگی به موضوعات و پرونده‌های مطروحه‌ی جدید نیز از دادگاه‌ها می‌گیرد.

بنا بر اهمیت و لزوم احقاق عدالت در نظم حقوقی ایران، مراحل متعدد دادرسی در همه‌ی پرونده‌ها، اعم از پرونده‌های کیفری، مدنی و اداری، پیش‌بینی شده است تا نظام حقوقی با حساسیت کافی این مهم را به سرانجام رساند. بر اساس این، اصل بر این است که در پرونده‌های مختوم به رأی قطعی و نهایی، عدالت محقق شده و صاحب حق به حق خود رسیده است. بنابراین افزودن مراحل زائد بر مراحل عادی دادرسی یا باید حذف شود یا در صورت وجود باید به حداقل این مراحل بسنده شود. بر مبنای این مقدمه و با توجه به غیرعادی بودن اعاده پرونده‌ای که منجر به صدور رأی قطعی و نهایی شده از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه برای

رسیدگی مجدد، نباید روز به روز و با تصویب قوانین، این صلاحیت را چنان برجسته و گسترده کنیم که در سیر دادرسی همه‌ی موضوعات و پرونده‌ها پس از طی سیر طبیعی و عادی دادرسی بار دیگر از این مرحله‌ی فوق‌العاده نیز استفاده کنند. توجه به سیر قانونگذاری نظام حقوقی ایران در این موضوع همچنان که بررسی شد، نشان می‌دهد که این موضوع در نظم حقوقی ایران نادیده انگاشته شده است. در تشریح این موضوع در نظم حقوقی به چند مورد اشاره می‌کنیم:

- توسعه‌ی مصادیق و پرونده‌های تحت شمول صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه: این صلاحیت رئیس قوه‌ی قضائیه در قوانین سابق بر قانون دیوان، محدود به اعاده‌ی آرای خلاف بین شرع شده بود؛ اما با تصویب قانون اخیرالذکر در تبیین این صلاحیت رئیس قوه‌ی قضائیه طرحی نو در انداخته شد و صلاحیت قضایی این مقام علاوه بر اعاده‌ی آرای مغایر بین شرع به آرای مغایر بین قانون نیز گسترش یافت. با توجه به نبود ملاک و معیاری مشخص در تفکیک موارد بین و غیر بین مغایر با قانون، مستند به این ماده‌ی قانونی می‌توان نسبت به همه‌ی آرای صادره در شعب دیوان عدالت اداری به‌عنوان راه‌حلی طاری از طریق پیش‌بینی شده در ماده‌ی ۷۹ این قانون و صلاحیت رئیس قوه‌ی قضائیه نیز استفاده کرد. با تصویب این قانون که اراده اخیر قانونگذار در این موضوع محسوب می‌شود، حجم پرونده‌ها و موضوعاتی که می‌توان از طریق مندرج در این ماده مجدداً رسیدگی و دادرسی کرد به شدت افزایش خواهد یافت.

- قرار دادن مقاماتی در عرض رئیس قوه‌ی قضائیه با صلاحیتی مشابه: اصل بر این است که در تفسیر و تبیین موارد و موضوعات فوق‌العاده و استثنایی به قدر متیقن اکتفا شده، از گسترش این موضوعات ممانعت گردد. این مهم راجع به صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه به‌عنوان یک مرحله‌ی استثنایی در دادرسی، نه تنها در بعد مصادیقی مراعات نشده و بر شمار مصادیق تحت شمول این صلاحیت افزوده شده است، بلکه قوانین اخیرالتصویب، از جمله ماده‌ی ۷۹ قانون دیوان این صلاحیت رئیس قوه‌ی قضائیه را برای مقاماتی چون رئیس دیوان عدالت اداری نیز به رسمیت شناخته است. بر اساس این، صلاحیتی که روزگاری در نظم حقوقی کشور جنبه‌ی فوق‌العاده و استثنایی داشت، روزه‌روز بر مصادیق آن افزوده و حتی برای مقامات و نهادهایی دیگر نیز به رسمیت شناخته شد.

توجه به نکات پیش‌گفته در این بند نشان داد که اگرچه شأن نزول صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه یعنی تحقق کامل عدالت در نظم حقوقی ایران ارزش والایی دارد، اما به هیچ روی نباید این مهم منجر به اطاله‌ی دادرسی و بی‌رغبت شدن برخی افراد جامعه از پیگیری

احقاق حقوقشان در جامعه شود؛ چراکه تعدد مراحل و فرایندهای دادرسی چنانکه می‌تواند در برخی شرایط محقق عدالت باشد، در برخی حالات نیز به علت ایجاد اطاله در رسیدگی‌ها بسیاری از افراد را از پیگیری و احقاق حقوقشان در جامعه بی‌میل و بی‌رغبت می‌کند که این همان تضییع حق و عدالت است. شایسته است تا در نظم حقوقی این‌گونه مراحل استثنایی به صورت محدود و موردی تبیین شود و چنین صلاحیتی برای سایر مقامات و نهادها پیش‌بینی نشود.

نتیجه‌گیری

اگرچه در نظم حقوقی ایران رئیس قوه قضائیه صلاحیت قضایی دارد، اما به یقین تعبیه‌ی این مهم در نظم حقوقی به منظور اجرای بیش از پیش عدالت بوده و ترسیم این صلاحیت در قانون اساسی به هیچ‌روی نافی این موضوع نیست که شیوه‌ی ظهور و بروز این مهم در نظم حقوقی نمی‌تواند مغایر با اصول دادرسی یا مانعی در جهت احقاق به موقع حق یا مغایر با مصلحت سیستم قضایی کشور باشد. بررسی‌ها در این پژوهش نشان داد که شیوه و الگوی طراحی شده برای ظهور و بروز صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در قالب قوانین عادی در نظم حقوقی کنونی ایران با برخی اصول دادرسی، از جمله استقلال قاضی، اعتبار امر مختوم و... همخوانی ندارد.

سیر قانونگذار در این موضوع حاکی از آن است که این موضوع نه تنها در نظام حقوقی ایران رو به اصلاح نیست، بلکه تصویب قانون دیوان و شیوه‌ی تعبیه‌ی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در این قانون پوشش‌دهنده‌ی اشکالات و آسیب‌های این شیوه‌ی اعمال صلاحیت نظارتی رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران نبود و بر آسیب‌های این موضوع نیز افزود. از جمله این آسیب‌ها می‌توان به تعبیه‌ی صلاحیت نظارت قانونی رئیس قوه قضائیه بر آرای قطعی شعب دیوان عدالت اداری و قرار دادن رئیس دیوان در کنار رئیس قوه قضائیه به منظور اعمال این صلاحیت و نیز در تفسیر برخی صاحب‌نظران، از بین بردن ابتکار عمل هیئت عمومی دیوان عدالت اداری در مواردی که رئیس قوه قضائیه آرای این هیئت را مغایر شرع دانست، اشاره کرد. این در حالی است که اعمال صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی باید به صورت استثنایی ظهور و بروز داشته باشد.

برای حل این موضوع پیشنهاد می‌شود که با توجه به استثنایی بودن این فرایند در نظم حقوقی ایران، این مهم (نظارت قضایی) محدود به شخص رئیس قوه قضائیه باشد و قانونگذار از افزودن بر شمار مراجع ناظر در این حوزه خودداری کند و نظارت مقاماتی چون رئیس دیوان عدالت اداری نیز که به موجب قانون دیوان این صلاحیت را یافته است، از این حیطه حذف

شود. علاوه بر این، اگرچه نظارت بر مبنای شرع نیز در نظم حقوقی دارای آثار یاد شده است، اما دست کم نظارت بر مبنای قانون - آن گونه که در قانون اخیرالذکر آمده است - حذف شود. از سوی دیگر باید شمار پرونده‌های موضوع نظارت قضایی محدود شود. همچنین در صورت اعلام مغایرت رأیی با شرع، این مقام یا خود اقدام به صدور رأی کند یا اینکه شعبه‌ای خاص برای این موضوع با قدرت و استقلالی زائد بر سایر محاکم برای این موضوع پیش‌بینی شود تا از این رهگذر استقلال قاضی در قوه‌ی قضائیه حراست شود.

منابع

الف) قوانین و اسناد

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۲. قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۴ مصوب کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین.
۳. قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ مجلس شورای اسلامی.
۴. قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی.
۵. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مجلس شورای اسلامی.
۶. قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲، مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام.

ب) کتب

۱. بارنت، اریک (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر حقوق اساسی، ترجمه عباس کدخدایی، تهران: بنیاد حقوقی میزان، چاپ دوم.
۲. پروین، خیرالله و فیروز اصلانی (۱۳۹۱)، اصول و مبانی حقوق اساسی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۳. رستمی، ولی و مسلم آقایی طوق و حسن لطفی (۱۳۸۸)، دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول.
۴. دلاوری، محمدرضا (۱۳۹۲)، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در نظم حقوق کنونی، تهران: اویشن شمال، چاپ اول.
۵. شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان، ج ۱، چاپ ۵.
۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی دوره بنیادین، تهران: دراک، ج ۲، چاپ ۴.

۷. صدرالحفاظی، نصرالله (۱۳۷۲)، نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، تهران: شهریار، چاپ اول.
۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۸)، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، تهران: میزان، چاپ هفتم.
۹. مدنی، جلال‌الدین (۱۳۷۵)، آیین دادرسی مدنی، تهران: گنج دانش، چاپ ۴.
۱۰. مولاییگی غلامرضا (۱۳۹۳)، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: جنگل، چاپ اول.
۱۱. یزدان‌مهر، محمد (۱۳۹۴)، تحلیلی بر قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: مجد.

پ) مقالات

۱. نجابت‌خواه، مرتضی (۱۳۹۴)، «نظام حقوقی حاکم بر رسیدگی مجدد آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۱۲.
۲. خیرالله پروین و آئینه‌نگینی حسین (۱۳۹۴)، «صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه؛ از نفی تا اثبات»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۱۲، صص ۴۶-۲۳.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه درباره‌ی صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه رجوع کنید به: خیرالله پروین و آئینه‌نگینی حسین (۱۳۹۴)، «صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه؛ از نفی تا اثبات»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۱۲، صص ۴۶-۲۳.
۲. ماده‌ی ۲ قانون اختیارات و وظایف رئیس قوه‌ی قضائیه: «ریاست قوه‌ی قضائیه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه‌ی قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد».
۳. اگرچه این ماده به موجب تبصره‌ی ۶ قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ منسوخ اعلام شد، اما هدف از ذکر این ماده در این مقام صرفاً در جهت تشریح صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضائیه در نظام حقوقی ایران بوده است.
۴. قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب: «آراء غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آئین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی طبق مقررات آئین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه‌ی قضائیه خلاف بین شرع باشد که



در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود.

تبصره ۱ - مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود.

۵. ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.

تبصره ۱- آراء قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراها حل اختلاف می‌باشند.

تبصره ۲- آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود.

تبصره ۳- در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یک‌بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد.

۶. در ادامه‌ی مقاله عنوان قانون به اختصار از عبارت «قانون دیوان» استفاده می‌شود.

۷. به‌عنوان نمونه‌ای از صلاحیت‌های اداری و سازمانی این مقام در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری می‌توان به ماده ۲ این قانون اشاره کرد که مقرر می‌کند: «دیوان در تهران مستقر است و متشکل از شعب بدوی، تجدیدنظر، هیئت عمومی و هیئت‌های تخصصی می‌باشد. تشکیلات قضایی، اداری و تعداد شعب دیوان با تصویب رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود».

۸. در تبیین مفهوم خلاف بین قانون و خلاف بین شرع، تبصره ۱ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۱/۸/۲۷) مقرر کرده بود که «مراد از خلاف بین این است که رأی بر خلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد». البته در اصلاح این ماده قانون در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ در تبصره ۱ این ماده در تشریح خلاف بین شرع آمده بود که «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود».

۹. در تبیین سابقه‌ی موضوع باید توجه داشت که ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۷۱/۸/۲۷، صدور مجوز اعاده دادرسی آرای مخالف بین قانون را نیز در صلاحیت رئیس



قوه‌ی قضائیه قرار داده بود؛ اما این مهم در اصلاح سال ۱۳۸۵ این قانون، از شمول صلاحیت رئیس قوه‌ی قضائیه حذف شد.

۱۰. برخی نویسندگان واژه «اشتباه» در این ماه را صرفاً به موارد خروج دیوان از حدود صلاحیت و ایرادات شکلی آرا تفسیر کرده‌اند (یزدان‌مهر، ۱۳۹۴: ۶۳۱). همچنان که در متن ذکر شد با توجه به اطلاق این واژه، تحدید شمول مصادیق آن نیازمند استدلال و استناد است.

۱۱. مقصود از سبب قانونی آن است که قانون قاضی را مجاز به تغییر مفاد رأی صادره توسط خود ایشان کند؛ برای مثال بخش اخیر ماده‌ی ۵ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۴ راجع به شیوه جبران خسارات بدنی مقرر کرده است که «اگر در موقع صدور حکم تعیین عواقب صدمات بدنی به طور تحقیق ممکن نباشد دادگاه از تاریخ صدور حکم تا دو سال حق تجدیدنظر نسبت به حکم خواهد داشت».

